

# تئوری جهان زنده و انعکاس آن در حکمت متعالیه

□ دکتر مقصود محمدی

استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد واحد کرج

سیستم زنده را مفهوم می‌بخشد و حافظ سیستم و عامل بقای آن است. در ضمن هر جزئی از اجزاء این جهان مادی - حتی جمادات - نیز از یک نوع حیات و شعور متناسب یا سعه وجودی خود، برخوردارند که می‌توان آن را، مبدأ نیروی عشق به کمال مطلق، نامید که این نیرو در نهاد همه اجزاء و ارکان جهان، سریان دارد.

## چکیده

انگاره جهان زنده و یا زنده‌انگاری جهان هستی سابقه تاریخی طولانی دارد. در سیر فلسفه، کثیری از فلاسفه و همچنین عرفا، مجموع جهان‌هستی را بصورت یک موجود زنده می‌پنداشتند و آن را «انسان کبیر» می‌نامیدند.

بنظر اینان، جرم مجموع عالم، پیکر «انسان کبیر» و «جسم کلی» است و اجسام مختلف، اجزاء آن هستند. این «جسم کلی» دارای «نفس کلی» است که طبایع مختلف اجسام را تحت کنترل داشته و آنها را به حرکت و جنب و جوش وامی‌دارد.

اما صدرالمتألهین نظریه زنده‌انگاری جهان‌هستی را با مبانی فلسفی خود تبیین و مدلل نموده و در نظام فلسفی خود برای آن، جایگاه خاصی، قائل شده است. از منظر فلسفه ملاصدرا - با توجه به اصول (اصالت و وحدت تشکیکی حقیقت وجود، حرکت جوهری و...) - جهان مادی یک سیستم زنده و درعین حال یک مجموعه واحدی است که همه اجزاء آن با یک شبکه رابط حساب شده، با هم مرتبطند. این شبکه رابط که «نفس کلی» نام دارد، مدبّر و حاکم بین اجزاء است. او ماده را شکل می‌دهد و حیات

## کلید واژه

انسان کبیر؛

حیات؛

سیستم زنده؛

عالم وقوع؛

جهان زنده؛

شبکه رابط؛

شعور؛

فضا و زمان؛

عالم ظهور.

انسان هنگامی توانست به تفکر فلسفی بپردازد که موفق گردید وسایل معیشتی خود را براحتی تأمین کند و در سایه رفاه و آسایش، فراغت خاطری پیدا کرد تا فراتر از مسائل جزئی و حوادث روزمره بیندیشد و درباره مسائل مهمتر تحقیق نماید تا نه تنها قادر به پیش‌بینی حوادث گردد، بلکه آنها را بفهمد و تبیین کند.<sup>۱</sup>

۱. ارسطو، متافیزیک، ترجمه دکتر شرف، نشر گفتار، ۱۳۶۷، ص ۵.

اما از لحاظ تاریخی، تفکر فلسفی کی، کجا و توسط چه کسی و یا کسانی آغاز گردیده، هنوز روشن نیست، ولیکن تمدنی که امروزه بدستکاری اروپائیان در جهان برتری یافته، بیگمان دنباله آن است که یونانیان قدیم، بنیاد نموده و آنها خود، مبانی و اصول آن را از ایران و دیگر ملل باستانی مشرق زمین، یعنی مصر، سوریه، کلد و هندوستان دریافت نموده‌اند.<sup>۲</sup>

**\* مهمترین مسئله برای دانشمندان «ایونی» (که اولین متفکران فلسفی یونان باستان، محسوب می‌شوند)، ساختار جهان بوده است. از اینرو، اولین پرسش آنان این بود که «جهان از چه ساخته شده است؟» شاید آنان چنین فکر می‌کرده‌اند که اولاً، تحت تکثرات و تغییرات بظاهر بینظم، یک ثبات و وحدت پنهانی وجود دارد که اگر هم بوسیله حس، ادراک نشود با عقل قابل دریافت است. و ثانیاً، این ثبات را می‌توان در جوهری که جهان از آن ساخته شده، پیدا کرد.**

درواقع یونانیان از جمله مردم متمدنی بوده‌اند که واژه فلسفه و مفهوم و مضمون آن را آفریده‌اند. فلسفه شکل معرّب واژه یونانی «فیلوسوفیا» بمعنای دانش‌دوستی است. بدون تردید شکلهای دیگری از اندیشه فلسفی و شناخت کم‌وبیش عقلی جهان پیرامونی آدمی در دوران تاریخ، پیش از پیدایش یونان تاریخی، نزد ملتها و اقوام دیگر در تمدنهای شرقی باستان بوده است، اما آنچه اندیشه فلسفی یونانی را از اندیشه‌های همانند آن جدا می‌سازد، ویژگیهای خاص آن است.<sup>۳</sup>

مهمترین مسئله برای دانشمندان «ایونی» (که اولین متفکران فلسفی یونان باستان، محسوب می‌شوند)، ساختار جهان بوده است. از اینرو، اولین پرسش آنان این بود که «جهان از چه ساخته شده است؟» شاید آنان چنین فکر می‌کرده‌اند که اولاً، تحت تکثرات و تغییرات بظاهر

بینظم، یک ثبات و وحدت پنهانی وجود دارد که اگر هم بوسیله حس، ادراک نشود با عقل قابل دریافت است. و ثانیاً، این ثبات را می‌توان در جوهری که جهان از آن ساخته شده، پیدا کرد.<sup>۴</sup>

این دانشمندان به تجربه دریافته بودند که هیچ چیز در جهان، ثبات و قراری ندارد، همه چیز دائماً در تغییر و دگرگونی است. البته ممکن است رشد طبیعی ادامه پیدا کند، اما تضمینی وجود ندارد؛ زیرا هر آن، ممکن است بوسیله عوامل خارجی متوقف شود. بهرحال همه چیز قابل زوال است و هیچ چیز برای همیشه باقی نمی‌ماند، اما درعین حال، حیات تجدید می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. بعبارت دیگر، این تغییرات بصورت زایشی حاصل می‌شود و بین موجودات جهان یک نوع خویشاوندی مشاهده می‌گردد، گویی همه آنها از یک تبارند؛ از اینرو، معتقد گردیدند اصل و مبدأ جهان مادی، جوهر واحدی است که همه چیز از آن، پدید آمده‌اند.

اما در اینجا پرسش دیگری نیز قابل طرح است و آن اینکه اگر اصل و مبدأ جهان مادی، یک جوهر واحد بوده، چرا به همان حالت اولیه خود یعنی بصورت توده ساکن و بیجان آب، هوا و یا هر چیز دیگر باقی نماند؟ علت محرکه‌ای که برای اولین بار موجب تغییر شد چه بود؟ این پرسش به این دلیل مطرح می‌شود که ما می‌دانیم ماده بیجان و ساکن برای به حرکت درآمدن نیازمند نیروی محرک خارجی است و بهمین دلیل، ارسطو آنان را از این جهت که لزوم وجود محرک بیرونی را نادیده گرفته‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید:

بر پایه این نظریات می‌توان گفت که تنها علت، همان علت باصطلاح مادی است، اما همچنانکه انسانها در این راه پیش می‌رفتند، خود شیء (یا

۲. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۱، ص ۲.

۳. خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۱.

۴. گاتری، دبلیو. کی. سی، فلاسفه یونان، ترجمه حسن فتحی، انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۷.

موضوع) راه را بروی ایشان می‌گشود و آنان را به جستجوی بیشتر وادار می‌ساخت. زیرا هرچند که بتواند درست باشد که هر گونه پیدایش و تباهی (کون و فساد) از یک یا بیشتر از یک چیز روی دهد، اما چرا چنین روی می‌دهد و علت آن چیست؟ زیرا خود موضوع (زیرنهاد) انگیزهٔ دگرگونی خودش نمی‌شود. مقصودم اینستکه مثلاً چوب یا مفرغ (برنز) هنگامی که هر یک از آنها دگرگون می‌شود، هیچیک، علت آن [دگرگونی] نیستند؛ نه چوب یک تختخواب را می‌سازد، و نه برنز یک تندیس را؛ بلکه چیز دیگری است، که چنانکه ما از آن تعبیر می‌کنیم، چیزی است که سرچشمه (یا مبدأ) حرکت است.<sup>۵</sup>

اما بظاهر فلاسفهٔ قدیم خود متوجه این مسئله بوده‌اند و شاید بهمین دلیل است که هیچیک از آنان «خاک» را جوهر اولیهٔ جهان نمی‌دانستند، بلکه جوهرهایی مانند آب، آتش، هوا و یا مادهٔ نامتعیّن را عنصر اولیه می‌شمردند بزعم اینکه این جوهرها، حرکت خود را تبیین می‌کنند، مثلاً جوش و خروش بیپایان امواج دریا، شعلهٔ سرکش آتش و یا وزش باد در نظر آنان می‌توانست دلالت داشته باشد بر اینکه آنها بطور ابدی زنده هستند و از اینرو همواره در تکاپو و جوش و خروشنند.<sup>۶</sup>

بهررو، انسان از آنجا که یک موجود اندیشه‌ورز است همواره کوشش می‌کند که از محیط خود معرفت بیشتری بدست آورد، و برای تحصیل چنین معرفتی تنها یک روش مطمئن پیش‌رو دارد و آن، روش علم است روشی که بطور مستقیم، طبیعت را بوسیلهٔ مشاهده و آزمایش مورد پرسش قرار می‌دهد. نخستین پاسخ این پرسشها این است که گردش جهان بمقتضای عقل است. وقایع و حوادث آن، منوط به بخت و اتفاق نیست، بلکه تابع قوانین است و در جهان امری بنام شبکه ترتب حوادث و یا نقشهٔ وقایع وجود دارد که رویدادها بموجب آن، سامان می‌گیرند.<sup>۷</sup>

بنابراین با کشف و توصیف شبکهٔ ترتب حوادث و یا

نقشهٔ وقایع - که بمدد علوم فیزیک و ریاضی، حاصل می‌شود - می‌توان تا حدودی حوادث را پیش‌بینی کرد ولیکن ما بعنوان انسان نمی‌توانیم تنها به پیش‌بینی حوادث قانع باشیم؛ بلکه ما در جستجوی فهم و تبیین آنها نیز هستیم. از اینرو، می‌توانیم بگوییم: اگر در جهان شبکهٔ ترتب حوادثی وجود دارد، پس مدبر کارگاهی هست که نقشه‌کش و نقشه‌نگار این حوادث است حال ما می‌خواهیم بدانیم این کارگاه چیست و چرا اینگونه کار می‌کند و طرز دیگری کار نمی‌کند؟ در اینجا ما از مرز علم عبور می‌کنیم و به فلسفه متوسل می‌شویم، «آنجاییکه علم متوقف می‌شود، فلسفه آغاز می‌گردد».

پرسش اساسی اینستکه آیا نهاد و اصل نهایی جهان هستی، ماده است و یا مجرد از ماده، و یا هر دوی

**\* گردش جهان بمقتضای عقل است. وقایع و حوادث آن، منوط به بخت و اتفاق نیست، بلکه تابع قوانین است و در جهان امری بنام شبکه ترتب حوادث و یا نقشهٔ وقایع وجود دارد که رویدادها بموجب آن، سامان می‌گیرند.**

آنهاست؟ و اگر چنین است، جنبهٔ مادی جهان اصیلتر است و یا جنبهٔ مجرد آن. بعبارت دیگر: آیا حقیقت نهایی، همین جهانی است که ما در فضا و زمان، درک می‌کنیم و یا اینکه در زیر پوشش آن، یک حقیقت عمیقتری وجود دارد؟

۵. منافیزیک، ص ۱۳ و ۱۴. ۶. فیلسوفان یونان، ص ۲۴.

۷. جینز، جی. ایچ، فیزیک و فلسفه، ترجمه علیقلی بیانی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۲۹۱.

**\* پرسش اساسی اینستکه آیا نهاد و اصل نهایی جهان هستی، ماده است و یا مجرد از ماده، و یا هر دوی آنهاست؟ و اگر چنین است، جنبه مادی جهان اصلینتر است و یا جنبه مجرد آن. عبارت دیگر: آیا حقیقت نهایی، همین جهانی است که ما در فضا و زمان، درک می‌کنیم و یا اینکه در زیر پوشش آن، یک حقیقت عمیقتری وجود دارد؟**

از دیدگاه ماده‌گرایی، این فضا و زمان و جهان مادی، شامل تمام واقعیت است. صاحبان این عقیده، خودآگاهی را یک حادثه کوچکی در تاریخ جهان مادی، یا یک جریان استثنایی تلقی می‌کنند که در بینظمی سراسر اتفاق ناشی از حرکات درهم برهم فوتونها، الکترونها و بطور کلی ماده، رخ داده است. این عقیده فکر را به حرکات ماشینی در مغز و هیجان را به حرکات ماشینی در بدن تعبیر می‌کند و آنها را محصول فعل و انفعالات سراسر مادی می‌داند.

زمانی بنظر می‌رسید که علم جداً مؤید این عقیده بوده باشد، زیرا که خودآگاهی هرگز بدون ماده ظهور نداشت. علاوه بر این، مسلم بود که خوراکیها، نوشیدنیها و داروها در حالت فکری انسان اثر دارد، ازاینرو بسیاری فکر می‌کردند که می‌توان همه فعالیت‌های فکری را بمدد فرایندهای گوناگون (فیزیکی - فکری) که در بدن بوقوع می‌پیوندند، توجیه کرد.<sup>۸</sup>

اما دانش امروز این ادعا را تأیید نمی‌کند، فیزیک جدید می‌فهماند که وراء ماده و تابش که ممکن است در فضا و زمان عادی نمایش داده شوند، باید اجزاء دیگری نیز وجود داشته باشند که نمایش آنها در فضا و زمان، مقدور نیست و این اجزاء همانقدر واقعیت دارند که اجزاء مادی واقعیت دارند، منتها حواس ما را مستقیماً به خود، جلب نمی‌کنند و بنابراین می‌توان گفت: جهان مادی، تمام عالم ظهور است و نه تمام عالم وقوع. بعبارت دیگر،

جهان مادی، مقطعی از عالم وقوع است و نه همه آن.<sup>۹</sup> شاید بتوان اندیشه جهانشناسی افلاطون را نقطه مقابل عقیده ماده‌گرایی محسوب داشت. افلاطون تنها معقولات و صور عقلی را که به «مثل افلاطونی» معروف است تمام واقعیت می‌داند و جهان مادی و محسوس را شبح و سایه عالم واقع می‌شمارد. بنظر افلاطون، عالم محسوس، عالم ظاهر و نمود است و حقیقت و بود عالم همان صور عقلی هستند که وجود عینی و خارجی دارند.<sup>۱۰</sup>

**تبیین جهان هستی از منظر حکمت متعالیه**

در حکمت متعالیه هم جنبه مادی عالم و هم جنبه مجرد آن، هر دو واقعیت دارند، اما درعین حال اصالت و مبدئیت در جنبه مجرد عالم است. بنظر صدرالمتألهین، اصل و نهاد نهایی عالم، امری مجرد از ماده است که در قوس نزولی، منتهی به پیدایش ماده می‌شود و همان ماده در اثر حرکت جوهری در قوس صعودی خود باز به مجرد برمی‌گردد. ملاصدرا می‌گوید: نفس انسانی که ذاتاً - یک امر مجرد از ماده است خود از همین ماده و در همین ماده حادث می‌شود. بنابراین عالم مادی و عالم مجرد درواقع، دو رویه یک سکه هستند و بعبارت دیگر ظهور و بطون یک واقعیتند. ازاینرو همه موجودات جهان دارای حیات و شعورند و همه اجزاء آن بصورت یک قافله و مجموعه واحد در یک نظام هماهنگ، آگاهانه بسوی کمال مطلق در حرکتند.

البته زنده‌انگاری جهان، اختصاص به ملاصدرا ندارد، قبل از وی، کثیری از فلاسفه و عرفا، مجموع جهان را بصورت یک موجود واحد زنده می‌پنداشتند و آن را «انسان کبیر» می‌نامیدند. از جمله آنان، افلوطین می‌گفت: همچنانکه هر عضوی از موجود زنده تأثیر عضو دیگر را حس می‌کند و از آن، متأثر می‌شود، اجزاء عالم نیز بجهت ترکیب و پیوستگی که با یکدیگر دارند از یکدیگر متأثر

۸. فیزیک و فلسفه، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۹. همان.

۱۰. سیر حکمت در اروپا، ص ۲۸ - ۳۱.

می‌شوند و مانند اعضای پیکر یک موجود زنده، تأثیر یکدیگر را حس می‌کنند. بنظر افلوطین، عالم از یک منظر، شبیه سیمهای تار (از آلات موسیقی) است که اگر یک سیم آن را حرکت دهند، سیمهای دیگر نیز به حرکت درمی‌آیند و از منظر دیگر، شبیه یک سیم تار است که اگر یک طرف آن را به حرکت دریاورند، طرف دیگر نیز حرکت می‌کند. همه اجزاء عالم تحت نظام واحد قرار دارند و عالم بمنزله شخص واحد است.<sup>۱۱</sup>

اخوان الصفا نیز درباره عالم (انسان کبیر) چنین آورده است: وقتی می‌گوییم: عالم انسان کبیر است معنایش اینست که جرم مجموع عالم، یعنی همه کهکشانش با منظومه‌های شمسی و اجرام آسمانی و موجودات زمینی - در کل - بمنزله پیکر یک شخص انسانی است که «جسم کلی» نامیده می‌شود و همه اجسام مختلف عالم، بمنزله اعضای آن پیکرند. این جسم کلی، دارای «نفس کلی» است و قوای نفس کلی هم بصورت «طبیعت کلی» در همه انواع و اشخاص اجسام عالم، سریان دارد، همچنانکه قوای نفس جزئی در همه اعضای پیکر انسان، سریان دارد. نفس کلی عالم، قوای خود، یعنی طبایع مختلف اجسام را تحت کنترل دارد و بوسیله آن قوا، آنها را به حرکت و تکاپو وامی‌دارد، همانگونه که نفس انسانی، ضمن کنترل قوای خود، اعضای مختلف پیکر را بوسیله آن قوا به حرکت درمی‌آورد.<sup>۱۲</sup>

اما اهمیت نقش صدرالمثالین در مسئله زنده‌انگاری جهان هستی در اینست که او توانسته با مبانی فلسفی، آن را تبیین و مدلل کند و در نظام فلسفی خود، جایگاه خاصی برای آن قائل شود. درحقیقت، انگاره جهان زنده از اصول و مبانی فلسفی ملاصدرا، یعنی اصالت وجود و وحدت تشکیکی حقیقت آن، استنتاج می‌شود؛ زیرا بنابر اصل اول، تنها واقعیت اصیل، وجود است که بعنوان حقیقت مشترک در همه ارکان و ذرات جهان سریان دارد و بنابر اصل دوم، وجود خاص اشیاء بوسیله مراتب کمال و نقص از یکدیگر متمایزند. از طرف دیگر، شعور و حیات از کمالات وجودی، بلکه عین وجودند، بنابراین مانند

وجود در همه ذرات عالم، سریان دارند، حتی جمادات نیز زنده و آگاهند.<sup>۱۳</sup>

اما باید توجه داشت همانگونه که «وجود» مقول به تشکیک است شعور و حیات نیز مقول به تشکیک است، یعنی هر موجودی باندازه سعه وجودی خود از شعور و حیات برخوردار است. علت عدم ظهور کامل شعور و حیات در موجودات مادی اینست که آنها از وجود ضعیف و ناقصی برخوردارند. بتعبیر ملاصدرا:

وجودشان متضمن عدم، ظهورشان مندمج در خفاست. حضورشان با غیبت حاصل می‌شود و بقائشان با تجدد و زوال، حفظ می‌شود و استمرارشان با ورود و جابجا شدن پیاپی امثال، سامان می‌گیرد. و این خود به دو دلیل است: نخست اینکه در مکان، گسترده‌اند و از لحاظ وضعی - که درواقع نحوه وجود آنهاست - اجزاء آنها پراکنده‌اند ... و دوم اینکه طبیعت وجودی آنها دائماً در حال تغییر و نو شدن بوده و مانند آب جاری در سیلان است. در هر آن و لحظه‌ای نابود می‌شود و در همان آن، بنحو دیگر، حادث می‌گردد ... بنابراین ماده جسمی نمی‌تواند آگاهی مستمر، حیات باقی و اراده ثابت داشته باشد.<sup>۱۴</sup>

در فلسفه ملاصدرا وجود مطلق، عین حیات و شعور مطلق است، ازاینرو اگر وجود از نقایص و کمبودها بدور باشد می‌تواند دارای شعور کامل باشد ولیکن وجود مادیات ممزوج با تاریکی و حجاب بوده و با اعدام و نقایص همراه است و ازاینرو از بهره‌ناچیزی از حیات و شعور برخوردارند.<sup>۱۵</sup> در نهاد همه موجودات عالم و در

۱۱. بدوی، عبدالرحمن، افلوطین عند العرب، اثولوجیا، وكالة

المطبوعات (کویت)، ۱۹۷۷، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۲. اخوان الصفاء، رسائل، الدار الإنسانية، ج ۳، (بیروت)، ۱۴۱۲،

ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ نیز خردنامه صدرا، شماره سی و سوم، جایگاه

انسان در جهان هستی ... بقلم دکتر مقصود محمدی، ص ۱۷.

۱۳. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۶، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی

صدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۰۵.

۱۴. همان، ج ۷، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۱۵. همان، ج ۸، ص ۱۹۲.



**\* فیزیک جدید می‌فهماند که وراء ماده و تابش که ممکن است در فضا و زمان عادی نمایش داده شوند، باید اجزاء دیگری نیز وجود داشته‌باشند که نمایش آنها در فضا و زمان، مقدور نیست و این اجزاء همانقدر واقعیت دارند که اجزاء مادی واقعیت دارند، منتها حواس ما را مستقیماً به خود، جلب نمی‌کنند و بنابراین می‌توان گفت: جهان مادی، تمام عالم ظهور است و نه تمام عالم وقوع. بعبارت دیگر، جهان مادی، مقطعی از عالم وقوع است و نه همه آن.**

و بالاخره در حکمت متعالیه، جهان مادی یک سیستم زنده و درعین حال یک مجموعه واحدی است که همه اجزاء آن با یک شبکه رابط حساب شده باهم مرتبطند. این شبکه رابط که نفس کلی نامیده می‌شود، مدبّر و حاکم بین اجزاء است. اوست که ماده را شکل می‌دهد و حیات سیستم زنده را مفهوم می‌بخشد و حافظ سیستم و عامل بقای آن است. در ضمن هر جزئی از اجزاء این جهان مادی - حتی جمادات - نیز از یک نوع حیات و شعور متناسب با سعه وجودی خود برخوردارند که می‌توان از آن، مبدأ نیروی عشق به کمال مطلق، تعبیر کرد و این نیروی عشق به کمال در نهاد همه اجزاء و ارکان جهان، سریان دارد.

بظاهر تحقیقات جدید علمی (تئوریهای فیزیک کوانتوم و نسبیت) این نظریه را تأیید می‌کنند. البته من نمی‌گویم دقیقاً نظریه ملاصدرا همان است که از این تحقیقات جدید علمی، استنتاج می‌شود بلکه منظور اینست که با آن، سازگار است. در فیزیک نیوتونی، ساختار جهان فقط ناشی از چینش اتمها تلقی می‌شد. فضا و زمان و جهان مادی، تمام واقعیت محسوب می‌شد؛ اما تحقیقات جدید، آن را تأیید نمی‌کنند، بلکه از مجموع تحقیقاتی که در فیزیک مدرن انجام شده می‌توان چنین استنتاج کرد:

جهان یک سیستم زنده واحدی است که شعور خاص خود را دارد و تمام اجزاء این جهان بنویه خود سیستمهای زنده خودگردانی هستند که در این میان، انسان نیز تنها یکی از آن اجزاء است. در جهان هستی یک شبکه رابط وجود دارد که ماده را شکل می‌دهد و ذرات بنیادی را در کنار هم قرار می‌دهد و جهان را می‌سازد. این شبکه رابط را می‌توان «شعور» نامید.<sup>۱۸</sup>

\* \* \*

باطن همه ذرات وجود، عشق به کمال بودیعه نهاده شده است. عشق رسیدن به کمال نهایی در همه اجزاء و ارکان عالم، سریان دارد. این تکاپو و جوش و خروشی که در همه ذرات جهان وجود دارد از نیروی عشق به کمال مطلق سرچشمه می‌گیرد و از سوی دیگر، عشق با حیات و شعور ملازمه دارد و عشق بدون حیات و شعور بیمعنا و غیر قابل تصور است. بنابراین در همه موجودات و در همه ذرات وجود، نیروی حیات و شعور، سریان دارد.<sup>۱۶</sup>

صدرالمتألهین بر این سینا خرده می‌گیرد که چرا وی بدون اینکه همه موجودات را دارای حیات و شعور بداند قائل به سریان عشق در آنهاست. صدرا می‌گوید «شیخ در بیان کیفیت عشق موجودات، تنها به عاری نبودن آنها از همه صور و متلبس بودن دائمی آنها به یکی از صور، اکتفا کرده و در بیان کیفیت عشق همه عناصر بسیط و معادن مرکب، میل طبیعی آنها را به حیّز خود؛ و در عشق گیاه نیز قوه تغذیه و طلب رشد در کمیّت و قصد تولید را کافی دانسته، بدون اینکه برای آنها حیات و شعور قائل شود. در صورتیکه اثبات عشق در موجودی بدون حیات و شعور، معنای محصلی ندارد و تنها یک نامگذاری است.<sup>۱۷</sup>

۱۶. همان، ج ۷، موقف ۸، فصل ۱۶.

۱۷. همان، مقدمه مقصود محمدی، ص ۲۲ و ۲۳.

۱۸. ناصری، مسعود، یک - کوانتوم، عرفان و درمان، نشر مثلث، دفتر ششم، ۱۳۸۳.